



The Scientific Journal in Jurisprudence and Bases of Islamic law The 14 rd.
Year/NO: 2 Summer 2021

ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری از منظر فقه امامیه

با تأکید بر محوریت مردم سالاری دینی امام خمینی (ره)

امیر امیدوی شبیلوی علیا^۱ دکتر حمید عیوضی^۲ دکتر سعید حسن زاده دلگشا^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۸

چکیده

مردم سالاری دینی به لحاظ نظری الگویی جدید از دموکراسی را ارائه کرده است؛ الگویی که هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ شکل و صورت با نمونه‌های غربی آن متفاوت است. در واقع این مفهوم ترکیب دین و دموکراسی نیست، بلکه حقیقتی واحد در جوهره نظام اسلامی است و به همین علت توانسته در تمام الگوهای دنیا شبهه ایجاد کند. هدف این مقاله تبیین ولایت مطلقه فقیه و نسبت آن با مردم سالاری دینی از منظر فقه امامیه با محوریت نظر امام خمینی (ره) است. این تحقیق از نوع تحلیلی به روش اسنادی است. یافته‌ها حاکی از آن است که مردم سالاری دینی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، با دموکراسی‌های رایج در غرب تفاوت اساسی دارد. این نتیجه به دست آمد که نظام جمهوری اسلامی نه تئوکراسی و نه دموکراسی (هر دو در مفهوم متداول در غرب) می‌باشد. بلکه می‌توان آن را نوعی تئودموکراسی دانست. بنابراین نظام جمهوری اسلامی از هر دو رکن عقلی حکومت یعنی مشروعیت الهی و قدرت مردمی برخوردار است. در چنین نظامی است که اسلامیت و جمهوریت نه تنها در تضاد نیستند بلکه هر یک جایگاه منطقی و عقلی خود را دارا بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند.

واژگان کلیدی: مردم سالاری دینی، فقه امامیه، ولایت مطلقه فقیه، جمهوری اسلامی، امام خمینی.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق و اندیشه امام (ره)، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. a.omidi.sh.54@gmail.com

^۲ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران (نویسنده مسئول) hamid.Eivazy@com.yahoo

^۳ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. Saeid.ahad.bager@gmail.com

مقدمه

ولایت فقیه در چهارچوب قوانین الهی اعم از فرعی، ثانوی و حکومتی معنای صحیح ولایت مطلقه فقیه است. در ولایت مطلقه، فقیه به عنوان عالی‌ترین مقام حکومتی، ضمن آن‌که در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی یا استثنایی ویژه در مسئولیت حقوقی و کیفری و سیاسی نمی‌باشد؛ در عین حال دارای اختیاراتی است که دست وی را در اداره حکومت و هدایت جامعه به سوی سعادت باز می‌گذارد. آنچه میان تمام مذاهب اسلامی مورد اتفاق است این که خداوند متعال خالق و مالک مطلق است و تنها اوست که حق حاکمیت مطلق بر انسان‌ها و منشأ و مصدر مشروعیت حکومت است. گروهی «ولایت مطلقه فقیه» را با «حکومت مطلقه» که در مباحث سیاسی مطرح است، یکسان گمان می‌کنند و آنچه در آن زمینه گفته شده، به مبحث ولایت فقیه سرایت می‌دهند. در حالی که «حکومت مطلقه» حکومتی است که حاکم در آن هیچ‌گونه محدودیتی در اعمال حکومت ندارد و ملزم نیست هیچ ملاک و میزان و ضابطه‌ای را رعایت کند. اما فقیه، ملزم به رعایت موازین خاصی در اعمال ولایت است.

شبهه تعارض و تضاد دموکراسی با ولایت فقیه مبتنی بر این است که دموکراسی مدل ثابت و شکل واحدی دارد و حکومت‌ها با این مدل ثابت مقایسه می‌شوند. قاعدتاً آن مدل ثابت هم دموکراسی غربی است. اگر این سخن صحیح باشد در این صورت باید گفت که دموکراسی گوهر کمیابی است که فقط در غرب وجود دارد و سایر کشورها از نعمت وجود آن محروم هستند! و نیز اگر این ادعا صحیح باشد در این صورت نه تنها دموکراسی با ولایت فقیه تضاد دارد بلکه دموکراسی با دین اسلام نیز سر ناسازگاری و ستیز خواهد داشت؛ زیرا قطعاً دموکراسی غربی با بعضی از اصول و احکام دین مبین اسلام سازگاری ندارد؛ بعضی از نویسندگان می‌گویند: این تفاوت با اصل مساوات و برابری در دموکراسی سازگار نیست (هدایتی‌نیا گنجی، ۱۳۸۰، ص ۵۵).

امام خمینی (ره) در این باره می‌گویند: «ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است» (خمینی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۳). در این مطالعه به رفع شبهه تناقض ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری دینی پرداخته می‌شود.

ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه فقیه اصطلاحی فقهی است که بیان می‌کند دامنه ولایت فقیه، محدود به عده خاصی مانند دیوانگان، سفیهان و... نیست بلکه نسبت به همه افراد و همه احکام و مطلق است. ولایت مطلقه فقیه حاکی از انتقال ولایت سیاسی و حکومتی امام غایب به عالمان شیعی به عنوان نمایان عام ایشان می‌باشد. ولایت مطلقه فقیه به معنای دارا بودن اختیارات ضروری حکومتی است تا منافع و مصالح ملت تأمین شود (اخوان کاظمی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷).

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین‌تری قرار دارد - در تزاخم قرار گیرد، ولی فقیه که مؤظف به حفظ مصالح عالی‌ه جامعه اسلامی

است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می‌تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ (خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۵) لیکن بر اساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن‌بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. واضح و روشن است که؛ ۱. ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره‌گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است. ۲. ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد (پیروزمند، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲). قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از مصلحت، اهم بودن، اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی‌تواند به طور دل‌خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند. مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه. تنها مصالحی را می‌تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد (بابازاده، ۱۳۷۳، ص ۶۵).

بنا بر این دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم (ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی‌باشد. البته فضایل پیامبر (ص) بیش از همه انسان‌ها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است. (خمینی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۵).

بر مبنای اندیشه فقهای اسلامی مبنای مشروعیت ولی فقیه در اعمال ولایت در حکومت اسلامی در نظریه انتصاب بیان گردیده و در مقام بررسی نظریه انتصاب فقهای شیعه نظریات دیگری را نیز مطرح نمودند که نظریات انتخاب و توکیل از مهمترین آنها است. نظریه انتصاب که ریشه در تاریخ فقه شیعه دارد مبنای مشروعیت اعمال ولایت از سوی فقیه را نصب وی از سوی ائمه معصومین می‌داند. «نصب» به این معناست که در عصر غیبت، فقیه‌ی که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم (علیهم‌السلام) به سمت افتاء، قضاء و ولاء رسیده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۰). بر اساس نظریه انتخاب، مردم در حکومت اسلامی نقش مشروعیت بخشی را بر عهده دارند و علاوه بر این که قدرت و حکومت ناشی از اراده مردم است، آنان حق نظارت بر متصدیان امور را نیز دارا می‌باشند (منتظری، ۱۳۷۱، ص ۲۹۷). بر اساس مبنای اعمال مشروعیت فقیه جامع‌الشرایط در نظام اسلامی؛ فارغ از هر کدام از نظریه انتصاب و انتخاب؛ تثبیت حکومت الهی در جامعه، به رغبت و آمادگی جمعی بستگی دارد و چنین حکومتی در تشکیل تحمیلی نبوده و تنها بر اساس خواست و اراده مردم شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۲).

طرفداران نظریات انتخاب و انتصاب صرف نظر از وجود اختلافات و تعارضات فراوان درباره‌ی خاستگاه مشروعیت اعمال ولایت فقیه جامع شرایط در یک نقطه دارای اشتراک‌اند و آن عدم تشکیل حکومت در صورت عدم میل و رغبت مردم می‌باشند. در نتیجه نقش مردم در مقام فعلیت بخشیدن به حکومت اسلامی مؤثر است و در واقع مردم در مقام مقبولیت، عینیت بخشی و کارآمدی به حکومت اسلامی نقشی اساسی دارند. این امر از آن‌رو است که حاکمیت دین در جامعه اسلامی نیازمند حضور مردم و اتحاد مردم بر محور حق است. مردم به وسیله قبول دین در گام اول و پذیرش ولایت ولی الهی در گام بعد موجبات اجرای دستورات الهی و حاکمیت اسلام در جامعه را پدید می‌آورند بنابراین اگر مردم در عرصه پذیرش حکومت وارد نگردند حتی امام معصوم نیز در تحقق حکومت اسلامی موفق نخواهد بود و حکومت اسلامی هیچ‌گاه بدون خواست و اراده‌ی مردم محقق نمی‌شود(جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۸۲).

دموکراسی

مردم سالاری به عنوان ایده بر پایه باور به حق انکارناپذیر مردم برای تصمیم‌گیری در مورد خودشان و تعهد به برابری ذاتی و بنیادین عامه مردم قرار دارد. بر پایه روش، شیوه و روال حکومت، مردم سالاری به معنای ترتیبات سازمان یافته‌ای است برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن افراد از طریق انتخابات رقابت‌آمیز و رأی مردم به قدرت و مقام تصمیم‌گیری می‌رسند. نظام سیاسی هنگامی مردم سالار نامیده می‌شود که در آن، صاحبان قدرت از سوی مردم که حق رأی آزاد دارند و در انتخابات رقابت‌آمیز و آزاد شرکت می‌جویند، انتخاب شوند(رابرت، ۱۳۷۸، ص ۶۳).

دموکراسی یا مردم سالاری از انواع حکومت است و وجه مشخصه آن، اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد جامعه است. رژیم حکومتی که در آن، قدرت، ناشی از ملت است(سخاوتی، ۱۳۸۰، ص ۴۸).

حکومت‌های دموکراتیک از حیث میزان قدرت حکومت، نوع تصمیم‌گیری شهروندان و نحوه مشارکت آنان و مانند اینها گوناگون هستند(کواکیان، ۱۳۷۸، ص ۳۰). در هر کشوری بر حسب شرایط و فرهنگ خاص حاکم بر آن گونه‌ای از دموکراسی پیاده می‌شود.

مردم سالاری از منظر فقه امامیه

اگر مقصود از حاکمیت ملت، نوعی دموکراسی است که امروز در غرب وجود دارد، باید گفت: تفاوتی بنیادین بین نظام مبتنی بر ولایت فقیه و دموکراسی غربی وجود دارد(ولی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۴).

این تفاوت ناشی از دو نوع فلسفه و جهان بینی است: فلسفه الهی و فلسفه لائیک؛ جهان‌بینی‌ای که همه جهان را قائم به خدا می‌داند و انسان را آفریده و بنده او می‌شمارد و جهان‌بینی‌ای که انسان‌مدار است و او را موجودی به خود واگذار شده به شمار می‌آورد (اومانسیم).

بر اساس دموکراسی غربی، هیچ کس بر هیچ کس حق حکومت ندارد و هر فردی بدون پای‌بندی به مکتب و چارچوب دینی، حق تعیین سرنوشت خود را دارد و برآیند اراده‌ها و خواست‌های مردم منشأ وضع قوانین، اداره‌ی جامعه و داوری بین

افراد است و چون برای اداره امور جامعه ناگزیر باید رئیس جمهور و دولت از اختیاراتی برخوردار باشد، هر فردی با انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان پارلمان بخشی از اختیارات خود را به آنان واگذار می‌کند (ولی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲). اما بر اساس جهان‌بینی اسلامی اصل این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و همه انسان‌ها از این جهت باهم برابرند، ولی خداوند چون آفریننده و پروردگار است، حق حاکمیت مطلق بر جهان و بر انسان را دارد و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است (اصل پنجاه و ششم قانون اساسی) در عین حال خداوند پیامبر و امامان را ولی و رهبر مردم قرار داده و پیروی از آنان را واجب شمرده است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» و بر اساس راهنمایی پیامبر و امامان، این ولایت در عصر غیبت امام زمان (عج) به عنوان نیابت از آنان بر عهده فقیه عادل نهاده شده است (معمار، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ولایت فقیه با حاکمیت ملت قرین شده است.

فرضیه اول: مردم سالاری دینی با دموکراسی‌های رایج در جوامع غربی، افتراقات و اشتراکاتی دارد.

مردم سالاری دینی جزء ذات و خمیر مایه اندیشه سیاسی اسلام است. معنای شیوه و زندگی مردمی است که نظام دینی را قبول دارند و آن نظام، تضمین کننده آزادی و استقلال و رضایتمندی آنان است و برای مشارکت سیاسی و اجرای عدالت اجتماعی و سیاسی، مردم را یاری می‌کند. چنین نظامی روح شریعت را در زندگی مردم جاری می‌کند. این به آن معنا است که مردم سالاری دینی از طریق نظام دانایی و معرفتی خود، ما را وارد یک حوزه فرهنگی می‌کند (میراحمدی، ۱۳۷۷، ص ۹۴) بنابراین، می‌توان بسط قانون‌گرایی در جامعه، ایجاد برابری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقتصادی، تعلیم و تربیت دینی و اعطای حق تعیین سرنوشت به مردم را از اهداف اساسی مردم سالاری دینی برشمرد.

در مردم سالاری دینی، ولی فقیه با انتخاب غیرمستقیم مردم در رأس حکومت قرار می‌گیرد. دو نظریه انتصاب و انتخاب در این باره مطرح شده است. طرفداران نظریه انتصاب به دو گروه تقسیم می‌شوند. برخی به انتصاب خاص ولی فقیه و برخی به انتصاب عام باور دارند. طرفداران نظریه انتصاب عام بر این باورند که از میان فقیهانی که شرایط لازم را برای رهبری جامعه اسلامی دارند هر کدام را که مردم بپذیرند ولایت پیدا می‌کند. طرفداران نظریه انتصاب خاص بر این نظرند که ولی فقیه انتخاب شده است و وظیفه شورای خبرگان کشف اوست. در برابر این گروه، طرفداران نظریه انتخاب بر این باورند که انتخاب مردم اصل است و موجب ولایت می‌شود.

در مردم سالاری دینی به مشروعیت با دو پایه مردمی و الهی توجه می‌شود؛ یعنی در عین حال که حاکمیت از آن مردم است در چهارچوبی معین، که اسلام مشخص کرده است، قابلیت تحقق می‌یابد. این چهارچوب معین شرایطی است که چگونگی مشارکت مردم در سرنوشت خود را مشخص می‌کند. طبق این نظریه، حاکمیت باید از سوی خداوند تفویض شود و حاکمیت‌های غیرالهی پذیرفته نیست، این مطلب به این معنا نیست که وظیفه مردم تنها قبول حکومت اسلامی است و پس از تحقق حکومت رأی آنها کار ویژه خود را از دست می‌دهد. چرا که بر اساس این نظریه، انتخاب و مشارکت نه تنها حق مسلم مردم است، بلکه این حق در طول حق الهی قرار گرفته است و تعرض به آن حرمت شرعی دارد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ص ۱۴).

اشتراکات و افتراقات دموکراسی و مردم سالاری دینی

مردم سالاری دینی با دموکراسی در اموری همچون انتخابات، آزادی سیاسی، برابری و عدالت اجتماعی و قانون‌گرایی مشترکند اما تفاوت‌های اساسی نیز باهم دارند. اسلام خدا را محور قرار داده و برای انسان کرامت و ارزش قائل است؛ اما دموکراسی انسان را محور همه چیز می‌داند. مشروعیت حکومت مردم سالار دینی، الهی است؛ اما مشروعیت دموکراسی از مردم است. قانون در حکومت دینی از طرف خدا تشریح شده؛ اما در دموکراسی قانون یعنی صرفاً خواست مردم. در دین اسلام، ارزش‌ها به حق حاکم است، در دموکراسی، نسبی‌گرایی مطلق است. با مقایسه این دو نظام به این نتیجه می‌رسیم که دموکراسی دارای اشکالات جدی است. در مقابل، نه تنها هیچ یک از اشکالات وارده بر دموکراسی غربی، بر مردم سالاری دینی وارد نیست؛ بلکه اگر دستورات دین به خوبی اجرا شود مدینه فاضله مورد نظر اسلام محقق خواهد شد؛ زیرا واضح قانون که آگاه به سرشت و فطرت انسان‌ها است، قوانینی تشریح می‌کند که مطابق با فطرت آنهاست و هدف آن تکامل بُعد معنوی و در راستای آن تأمین نیازهای مادی و جسمانی او است. اسلام، آزادی واقعی انسان‌ها را در پرتو کرامت انسان تأمین کرده و با اصل عدالت بین دو مفهوم برابری و آزادی هماهنگی کاملی برقرار می‌نماید و جامعه را بر اساس برادری (اخوت) و همکاری (تعاون) به سمت کمالات سوق می‌دهد. از این‌رو در مردم سالاری دینی مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی اجتماعی خویش صرفاً جهت تأمین خواسته‌های فردی نیست، بلکه از موضع مسئولیت به عنوان یک تکلیف شرعی مطرح است (ولی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۳).

مردم سالاری دینی به لحاظ نظری الگویی جدید از دموکراسی را ارائه کرده است؛ الگویی که هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ شکل و صورت با نمونه‌های غربی آن متفاوت است. محتوای آن برخلاف دموکراسی‌های لیبرال غایتی الهی را در نظر دارد و صورت آن برای پوشاندن جامه عمل بر آن غایت طراحی شده است. جایگاه ویژه مردم در این نظام، با توجه به مشارکتی که در سرنوشت خویش دارند و همچنین با توجه به حق نظارتی که قانون اساسی برای آنان قائل شده است، نشان می‌دهد که مردم به گونه‌ای واقعی حاکم و سالارند و حاکمان برای خدمت به آنان در مسئولیت‌های اجرایی قرار می‌گیرند. جهت‌گیری این نظام با توجه به جهان‌بینی و ایدئولوژی مردم غایتی الهی را در نظر دارد و ساختارهای خاصی برای رسیدن به این مهم در نظر گرفته شده است.

نظام مردم سالاری دینی را می‌توان یک نظام دموکراتیک قلمداد نمود و هیچ مفهوم متناقضی بین مردم سالاری و دینی وجود ندارد. تفاوت‌های موجود بین نظام‌های مردم سالاری آزاد و مردم سالاری دینی از نوع ماهوی است.

۱. به لحاظ ماهوی، تقابل میان نظریه‌های مردم سالاری آزاد و مردم سالاری دینی ناظر بر تقابل میان دو اصل متضاد خدامحوری و انسان‌مداری است. نظریه مردم سالاری دینی مشعر به انحصار حق حاکمیت به خالق هستی، قائل به اراده و خواست انسان در طول و تحت اراده و خواست خداوند به عنوان تنها مرجع تعیین‌کننده غایات زندگی فردی و اجتماعی انسان، هدفمند دانستن مخلوقات و از جمله انسان و در نهایت به هم پیوستگی کلیه شئون زندگی انسان، اعم از دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. در حالی که در نظریه مردم سالاری آزاد با نگاهی مادی به جهان هستی، هیچ‌گونه غایت و نهایتی برای انسان‌ها غیر از ارضای امیال و تحقق اراده انسان در این دنیا تعریف نمی‌شود. در این نگاه، انسان تنها مرجع تعیین و تشخیص غایات خویش و یگانه معیار ارزیابی هر غایت، حقیقت و ارزش می‌باشد. بر این مبنا، اراده انسان، محور

زندگی سیاسی و از جمله حکومت و حاکمیت است که در قالب قرارداد اجتماعی به تشکیل یک حکومت مردم‌دار (دموکرات) منجر می‌شود (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۹).

۲. نظریه مردم‌سالاری دینی، خداوند را منبع و منشأ همه حقوق و تکالیف می‌پندارد و قائل به حقوق بشری در طول حقوق الهی است؛ اما در نظریه مردم‌سالاری آزاد اراده و خواست انسان تنها منبع و منشأ ایجاد حقوق شناخته می‌شود. قانون به عنوان مظهر حقوق چیزی نیست جز سر جمع خواسته‌ها و اراده‌های فردی. بنابراین در این نگاه حقوق الهی معنا و جایگاهی نخواهد داشت. در نظریه مردم‌سالاری دینی، تمامی قوانین موضوعه نباید از چارچوب قوانین الهی که مبین حقوق خداوند بر انسان است تعدی کند؛ در حالی که در نظریه مردم‌سالاری آزاد، خواست و اراده مردم بر هر چیزی که تعلق گیرد حجت خواهد بود و هیچ حد و مرزی برای خواست و اراده مردم متصور نیست (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۳۸۹).

۳. در نظریه مردم‌سالاری دینی، جامعه و نهادهای اجتماعی واجد ماهیتی فراتر و مستقل از ماهیت تک تک اعضای آن است و بر همین اساس دارای منافع و مصالحی خاص، تصور می‌شود که رعایت آنها در صورت تزامم، مقدم بر منافع فردی می‌باشد. در مقابل، نظریه مردم‌سالاری آزاد مبتنی بر فردگرایی طبیعی است که بر اساس آن فرد هم حقیقی‌تر از جامعه و مقدم بر آن است و هم منافع و مصالح فردی بر منافع و مصالح جمع اولویت و ارجحیت دارد (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۲۵).

۴. نظریه مردم‌سالاری دینی بر اساس هستی‌شناسی کلی‌گرایانه‌اش، حوزه سیاست را از حوزه روابط اجتماعی و حیطة حاکمیت را از عرصه جامعه مدنی، منفک و منفصل نمی‌داند؛ بلکه بر اساس رسالتی که برای سیاست و حکومت تعریف کرده است آن را مؤلف به هدایت، نظارت و در صورت لزوم دخالت در کلیه حوزه‌های عمومی می‌داند. اما در نظریه مردم‌سالاری آزاد، سیاست باید جدای از حوزه مدنی و تحت الشعاع آن قرار گیرد تا حداقل محدودیت را برای افراد و گروه‌های اجتماعی ایجاد کند. در این نظریه، دولت به مثابه وسیله‌ای بی‌طرف و تنها برای حفظ جامعه مدنی یا حفاظت از حوزه غیرسیاسی فعالیت افراد، تعریف می‌شود (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۱).

۵. نظریه مردم‌سالاری آزاد بر این ایده استوار است که آموزه‌ها و احکام دینی با ارزش‌های دموکراتیک و اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، هیچ مناسبتی ندارند؛ اما در نظریه مردم‌سالاری دینی که بر آموزه‌های دین اسلام استوار است، مردم‌سالاری و ارجمندی مردم با دینداری و دین‌مداری آنان، نه تنها منافات ندارد بلکه حتی از لوازم اساسی آن تلقی می‌شود. در عین حال خواست و اراده مردم مقید و مشروط به حدود و صغور احکام قطعی دین است و مادام که رأی و نظر مردم تضاد و تناقضی با نصوص دینی ندارد، مشروع و مقبول خواهد بود. اما در نظریه مردم‌سالاری آزاد، واژه «دموکراسی» در واقع به معنی «مردم‌داری» و تن دادن بی‌چون و چرا به امیال و خواسته‌های مردم است (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۴۴).

۶. از منظر مردم‌سالاری دینی نه تنها طبیعت و ماهیت حکومت دینی با حکومت مردمی منافاتی ندارد بلکه بهترین وسیله برای دخالت مردم در تعیین سرنوشت خویش تلقی می‌شود. حکومت دینی در عین اینکه الهی است، مردمی نیز هست و تضادی بین این دو وجود ندارد (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۴۴). اما مردم‌سالاران آزاد بر این اعتقادند که میان ارزش‌های دموکراتیک و ارزش‌ها و اصول دینی، حادترین تضاد و تنازع وجود دارد. از نگاه آنان در عرصه سیاست و معنویت و به تبع آن حکومت مردمی و حکومت دینی نوعی تقابل وجود دارد و به هیچ وجه در ظرف واحدی به نام مردم‌سالاری دینی نمی‌گنجد.

فرضیه دوم: ولایت مطلقه فقیه با مردم سالاری دینی از منظر فقه امامیه، به ویژه آراء امام (ره) قابل جمع است و جمع این دو، متناقض نما نیست.

ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می‌یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت‌های لائیک، دموکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ‌گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسان‌ها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند، ایجاب می‌کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است(پیروزمند، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳).

رسالت‌ها و مسؤولیت‌هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است، درست همان رسالت‌ها و مسؤولیت‌هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالت‌ها و مسؤولیت‌ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه‌ای را ایجاب می‌کند. قدرت و حکومت مطلقه‌ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می‌کند(بابازاده، ۱۳۷۳، ص ۶۵).

مردم سالاری دینی از منظر فقه امامیه

مردم سالاری دینی اصطلاح تازه‌ای در گفتمان سیاسی دنیاست که برخلاف واژه‌هایی چون جمهوری اسلامی، پارلمان اسلامی و... که همگی ترکیب‌هایی از یک مفهوم غربی به علاوه یک قید اسلامی هستند در بستر مبانی سیاسی اسلام و متأثر از آموزه‌های نبوی و علوی روئیده و بر آن است تا ضمن پاسداشت حقوق مردم در حوزه سیاست و اداره امور جامعه و پرهیز از الگوهای حکومتی استبدادی، رعایت اصول و مبانی ارزشی را بنماید و بدین ترتیب، نظام اسلامی را از الگوهای سکولار غربی تمییز دهد. برای این منظور، در حکومت اسلامی، روش نوینی مورد توجه قرار گرفته که نه استبدادی و نه لیبرالی است(فیاضی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۸).

عبارت مردم سالاری دینی مرکب از دو واژه «مردم سالاری» و «دینی» مبین حاکمیت مردم و نقش آنان در سیاست و جامعه است که قید دینی بر مشروعیت حکومت در چارچوب باورهای دینی و نظام اعتقادی اسلام اشاره دارد(کریمی مله، ۱۳۹۳، ص ۳۹).

مردم سالاری دینی، مفهومی است که مفاهیم دیگری نظیر آزادی، دموکراسی اسلامی، جمهوری و نقش مردم را در بطن خود دارد و این مفهومی است که حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری روی آن تأکید داشتند(عیوضی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۵).

این الگوی حکومتی نظامی استوار بر دو پایه اساسی است: از سویی محتوای آن منبعث از تعالیم دینی و آموزه‌های وحیانی است و از سوی دیگر، عینیت بخشیدن به آموزه‌های وحیانی در حیات سیاسی- اجتماعی مردم را از رهگذر خواست و اراده مردم دنبال می‌کند (دارابی، ۱۳۹۱، ص ۷۰).

مردم سالاری دینی به عنوان فهمی خاص از الگوی عام مردم سالاری، محصول تأملات دانشورانه در سنت فکری دینی و مواجهه هوشمندانه و واقع بینانه با اقتضائات عصر جدید است که با قواعد سیاست عملی آمیخته شده، جامه نظام سیاسی را بر تن کرده و به ازای عینی خارجی یافته است. این الگوی حکومتی بن‌مایه مردم سالاری یا دموکراسی که همانا ابتدای تصمیم‌گیری‌ها بر سرنوشت و اراده مردم است را به رسمیت می‌شناسد، اما آن را به محوریت و مرجعیت آموزه‌های دینی به عنوان منبع اصلی معرفت شناسی مقید می‌کند. پس مردم‌سالاری دینی همانا به رسمیت شناخته شمردن مرجعیت دین در مفهوم جوهری دموکراسی است (میراحمدی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۸).

الگوی مردم‌سالاری دینی اصل خودگردانی دموکراتیک شهروندان را به مثابه حقوق شهروندی در حوزه عمومی به رسمیت می‌شناسد. پس نوعی حکومت مدعی بر خواست و آرای مردم در چارچوب قوانین و مقررات دینی است که همزمان مستند به رکن الهی و رکن انسانی است و اجرا و تحقق آموزه‌های الهی را از مجرای اراده مردم تعقیب می‌کند. مردم سالاری دینی از حیث نظری بر حق حاکمیت الهی بنا شده و نظام قانونگذاری آن بر اساس شریعت دینی استوار است و از نظر عملی، اعتبار حاکمیت مردم را در چارچوب قانون الهی می‌داند. خلاصه، سامان نظری این الگو به صورتی مفهوم پردازی شده که اراده مردم در طول اراده الهی و نه در عرض آن قرار می‌گیرد (کریمی مله، ۱۳۹۳، ص ۳۹).

مردم سالاری دینی جزء ذات و خمیر مایه اندیشه سیاسی اسلام است. این واقعیت، به ضرورت نگاه به چارچوب نظام اسلامی از درون اندیشه‌های اسلامی اهمیت می‌دهد که تبلور آن در قانون اساسی تدوین شده است. غایت انقلاب اسلامی نیز احیای مجدد و تقویت پایه‌های مشارکت دینی مردم در چارچوب بیعت عمومی و نهادینه کردن این رکن مردم سالاری دینی، تأکید رهبری انقلاب بر ایجاد سازمان‌ها و نهادهای قانونی و تشکیل مجلس شورای اسلامی و استمرار مراحل تدوین و تصویب قانون اساسی و سایر قوانین بود.

مردم سالاری دینی از نظر امام خمینی (ره)

از دیدگاه امام، مردم‌سالاری دینی از ابتدای ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی در متن دین قرار داشته است، در نظریه مردم‌سالاری دینی امام، بر اساس اصل توحید، احکام هیچ کس بر کس دیگر نافذ نیست، مگر حکم خدای جهان. این بدان دلیل است که همه چیز و همه کس، مخلوق و مملوک اویند. لذا عقل، حکم او را بر همه کس نافذ و لازم‌الاطاعه می‌داند. انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و اصل بر عدم ولایت بشری بر یکدیگر است چرا که حاکم حقیقی بشر خداست و حکومت، در اصل، متعلق به خداست. هیچ ولایتی و هیچ حاکمیتی بر انسان‌ها مقبول نیست مگر اینکه شارع آن را تنفیذ کرده باشد. از آن جا که خداوند خالق هستی و انسان است حق سلطه مشروع، منحصر به اوست و تنها اوست که می‌تواند این حق سلطه را به کسانی اعطا و احاله کند (خمینی، ۱۳۷۲ق، ص ۲۹۸).

از نظر مردم‌سالاری دینی امام، هر چند رأی و اقبال مردم به تنهایی ایجاد مشروعیت نمی‌کند، اما ادبار مردم نسبت به حاکم یا حاکمان، یکی از دو رکن و شرط لازم مشروعیت است و بنابراین کل آن را زایل می‌کند. علاوه بر این مکانیسم

بیرونی و حتی صرف نظر از آن، یک مکانیسم درونی هم برای زوال مشروعیت وجود دارد که حتی پیش از به کار افتادن آن مکانیسم بیرونی، به صورت ارتجالی، مشروعیت را از کسانی که پیش از این واجد آن بوده‌اند، سلب می‌کند. این مکانیسم بیشتر مربوط به زایل شدن رکن الهی مشروعیت و در واقع زوال شرایطی چون عدالت و تقوا برای منتخبان مردم و یا عمل نکردن به وظایف دینی خویش می‌باشد(خمینی، ۱۳۷۲ق، ج ۵، ص ۴۱۰).

در هستی‌شناسی امام(اصل خدامحوری)، اراده، خواست و حاکمیت خداوند به عنوان خالق هستی، فوق همه خواست‌ها، اراده‌ها و حاکمیت‌هاست. به همین جهت، اراده و حق حاکمیت انسان در طول اراده و حاکمیت خداوند قرار دارد. حاکمیت، اساساً متعلق به خداوند است و هیچ حاکمیتی بدون اذن و تنفیذ او مشروع نیست. علاوه بر این می‌توان گفت که ایشان، نگاهی غایت‌گرا به هستی و مافیها دارند. بدین معنی که از این منظر، عالم هستی و مخلوقات خداوند، ماهیتی از اویی و به سوی اویی دارند و برای غایت معینی خلق شده‌اند که به سوی آن در حرکتند. به همین جهت خداوند به عنوان یگانه خالق هستی، تنها مرجع و مصدر تعیین غایات زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان‌هاست. سومین اصل بنیادی نظریه مردم‌سالاری دینی امام، نگاه کل‌گرا به جهان است که برحسب آن میان دنیا و آخرت، ماده و معنا، جوهر و صورت، غیب و شهود، دوگانگی وجود ندارد. بر همین اساس، کلیه حوزه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی، دینی و سیاسی انسان یکپارچه تلقی می‌شوند و گسستگی میان آنها دیده نمی‌شود.

نظریه مردم‌سالاری دینی امام، دو سنخ وظیفه کلی برای حکومت مطلوب تعریف می‌کند: اول وظایف و کارکردهای عمومی، اولیه و بدیهی همه حکومت‌ها مانند تأمین بهداشت، امنیت، رفاه و... نوع دوم و در واقع اصلی‌ترین وظیفه حکومت، مربوط به بسط و ترویج فضائل اخلاقی، اعتلای ابعاد معنوی آحاد جامعه و در یک کلام انسان‌سازی، هدایت جامعه به سوی کمال و تأمین مصالح فردی و جمعی مردم می‌باشد(خمینی، ۱۳۷۲ق، ج ۱۳، ص ۴۳۳).

عدم تعارض میان ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری دینی

حاکمان در نظریه مردم‌سالاری دینی امام خمینی باید در هر مرتبه‌ای از مسندهای حکومتی، نسبت به سایرین، أعلم، أعدل و أتقى باشند تا بتوانند جامعه را به سر منزل مقصود که همانا سعادت و خوشبختی دنیا و عقبی است، برسانند(ولی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۴). زمام امور جامعه باید به دست برجسته‌ترین و شایسته‌ترین انسان‌ها از حیث کمالات روحی (تقوی) سجایای اخلاقی (عدالت) و مراتب معرفتی (فقاہت در حوزه تشریحات الهی) سپرده شود. تنها چنین کسانی به شرط برگزیده شدن از جانب مردم، می‌توانند حاکمیتی را که اصالتاً متعلق به خدا و پیامبر (ص) است، در اختیار بگیرند. امام این نگاه فضیلت‌مدار و نخبه‌گرا را با اصل برابری ذاتی همه انسان‌ها درهم می‌آمیزد و مآلاً همه انسان‌ها اعم از حاکم و محکوم را در قبال خالق هستی، قوانین الهی و حتی قوانین موضوعه، علی‌السویه می‌پندارد. عالمان عادل متقی، صرفاً معرفت‌شان نسبت به چیستی سعادت عموم، تشخیص‌شان راجع به بهترین طریق دسترسی بدان و شایستگی اخلاقی‌شان برای راهبری جامعه در آن طریق از دیگران بیشتر است، اما خود آنها در مراعات شرط سعادت‌مندی و انطباق با موازین دینی، پیش‌قراول و پیش‌گام دیگران و احق از آنها در مراعات این شروط می‌باشند و بایستی الزام و التزام بیشتری نسبت بدان‌ها داشته باشند. بدین ترتیب طبیعت و ماهیت حکومت دینی نه تنها با حکومت مردمی منافعی نیست، بلکه بهترین وسیله برای دخالت مردم در تعیین سرنوشت خویش تلقی می‌شود. حکومت دینی در عین اینکه الهی است مردمی نیز هست و تضادی بین

این دو وجود ندارد. در این نظریه نه دینی بودن حکومت به معنی نفی حقوق مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش است و نه مردمی بودن حکومت به معنی بی‌اعتنایی به قوانین و موازین دینی و اصالت خواسته‌ها و اراده‌های سیال همگانی می‌باشد.

نتیجه گیری

در فرهنگ اسلامی، ولیّ فقیه، شرایط علمی و عملی فراوانی را لازم دارد. افزون بر این، در به کار بستن ولایت نیز، باید شرایطی را رعایت کند. در نتیجه می توان گفت: ولایت مطلقه فقیه، مشروط ترین و مقیدترین نوع حکومت، در پای بندی به اصول معیارها و ترازها و رعایت حقوق مردم است. اختیارهای ولیّ فقیه مطلق است. البته ولیّ فقیه، برای به کار بستن ولایت و اختیارهای حکومتی خود، از دیگران کمک می گیرد. مردم سالاری دینی به لحاظ نظری الگویی جدید از دموکراسی را ارائه کرده است؛ الگویی که هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ شکل و صورت با نمونه های غربی آن متفاوت است. محتوای آن بر خلاف دموکراسی های لیبرال غایتی الهی را در نظر دارد و صورت آن برای پوشاندن جامه عمل بر آن غایت طراحی شده است. این مفهوم مستقل، با روش های منحصر به فرد، دموکراسی دنیا را به چالش کشیده است. مؤلفه های مردم سالاری دینی اجازه نمی دهد این مفهوم در کنار دموکراسی قرار گیرد، همچنان که اجازه نمی دهد آن را به منزله یک ترکیب بپذیریم. در واقع این مفهوم ترکیب دین و دموکراسی نیست، بلکه حقیقتی واحد در جوهره نظام اسلامی است و به همین علت توانسته در تمام الگوهای دنیا شبیه ایجاد کند.

در فرضیه اول؛ افتراقات و اشتراکات مردم سالاری دینی با دموکراسی های رایج بررسی شد. نتایج تحلیل بیانگر این است که نظام مردم سالاری دینی را می توان یک نظام دموکراتیک قلمداد نمود و هیچ مفهوم متناقضی بین مردم سالاری و دینی وجود ندارد. مردم سالاری دینی هم مقتضیات و لوازم دموکراسی را تأمین می کند و هم در عین حال، اعتقادات و مبانی دینی مردم جامعه را مد نظر قرار داده و ترکیبی بی نظیر و بی بدیل را - که با مقتضیات بومی و اعتقادی بسیاری از کشورهای جهان سومی و مسلمان همخوانی دارد - مطرح می سازد. تفاوت های موجود بین نظام های مردم سالاری آزاد و مردم سالاری دینی از نوع ماهوی است. دموکراسی دچار بحران مشروعیت است و از منبعی که بتواند مشروعیت آن را تأمین کند برخوردار نیست، گر چه دموکراسی به حکومت موجودیت می دهد و قدرت حکومت را در صحنه اجرا تأمین می کند ولی از عهده تأمین مشروعیت خود بر نمی آید زیرا اراده مردم خود نیازمند مرجعی است که مشروعیت آن را گواهی کند چرا که عدالت و شایستگی لازمه تفکیک ناپذیر اراده مردم نیست و خطر انحراف و گمراهی همواره وجود دارد. مردم سالاری دینی در عین دارا بودن و در نظر گرفتن برخی از ویژگی های مثبت دموکراسی، در موارد متعددی از نکات برجسته و امتیازات قابل توجهی نسبت به دموکراسی لیبرال برخوردار است و به خصوص در مقوله رهبری، به هیچ وجه به صفات و شرایط حداقلی در انتخاب بالاترین مقام حکومتی اکتفا نمی کند؛ در تعیین رهبر مکانیسم های دقیق، عقلانی و اعتقادی اطمینان آور و قابل اعتمادی را نهادینه کرده و به کار می بندد؛ قدرت و امکانات بی قید و شرط و بی حد و حصری را در اختیار رهبر قرار نمی دهد و یک حکومت مشروطه مقید به موازین دینی و مصالح عمومی است؛ و در عین حال، اهرم ها و شیوه های کنترلی درونی و بیرونی قابل توجهی را برای کاهش ضریب احتمال خطا و فساد و انحراف رهبر مورد توجه و استفاده قرار می دهد.

در فرضیه دوم؛ عدم تعارض میان ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری دینی بررسی شد. نتایج تحلیل بیانگر این است که ولایت مطلقه فقیه، قرائتی از قلمرو ولایت فقیه است، قرائتی که حوزه اختیار ولیّ فقیه را در امور حکومتی، همانند پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) می داند و برای ولیّ فقیه، حق تصمیم گیری در همه امور کشور را باور دارد. ولایت مطلقه فقیه، مشروط ترین و مقیدترین نوع حکومت، در پای بندی به اصول معیارها و ترازها و رعایت حقوق مردم است.

اختیارهای ولیّ فقیه مطلق است. البته ولیّ فقیه، برای به کار بستن ولایت و اختیارهای حکومتی خود، از دیگران کمک می‌گیرد. مردم سالاری دینی از درون دین برآمده است و حوزه سیاست را قلمرو خود می‌داند. مؤلفه‌های مردم‌سالاری دینی اجازه نمی‌دهد این مفهوم در کنار دموکراسی قرار گیرد، همچنان‌که اجازه نمی‌دهد آن را به منزله یک ترکیب بپذیریم. در واقع این مفهوم ترکیب دین و دموکراسی نیست، بلکه حقیقتی واحد در جوهره نظام اسلامی است و به همین علت توانسته در تمام الگوهای دنیا شبهه ایجاد کند. دنیا میدان رسالت و مسئولیت دین است و دین مسئول جهت‌دهی به همه تلاش‌های انسان و جوامع بشری در همه عرصه‌ها، از جمله فردی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است. اجتماع و فرهنگ در مکتب سیاسی امام خمینی (ره) با دین آمیخته و هماهنگ است.

به این ترتیب نظام جمهوری اسلامی بر خلاف نظام‌های تئوکراتیک قرون وسطی، استبدادی نیست زیرا حکومت‌های استبدادی، نه در قدرت به نیروی اراده مردم متکی هستند و نه ضرورتاً در مشروعیت به اراده خداوندی. نظام جمهوری اسلامی نه تئوکراسی و نه دموکراسی (هر دو در مفهوم متداول در غرب) می‌باشد بلکه می‌توان آن را نوعی تئودموکراسی دانست. مردم سالاری دینی در همین راستا تعریف می‌شود و تحقق می‌یابد. بنابراین نظام جمهوری اسلامی از هر دو رکن عقلی حکومت یعنی مشروعیت الهی و قدرت مردمی برخوردار است. در نظام جمهوری اسلامی اراده خداوند منبع مشروعیت و اراده مردم منبع قدرت، مقبولیت و عینیت نظام است. در چنین نظامی است که اسلامیت و جمهوریت نه تنها در تضاد نیستند بلکه هر یک جایگاه منطقی و عقلی خود را دارا بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند.

منابع

۱. اخوان کاظمی، مسعود، (۱۳۸۳)، جایگاه رهبری در مردم سالاری دینی، بررسی مقایسه‌ای با دموکراسی غربی، مجله دانشگاه اسلامی، شماره ۲۱ و ۲۲، صص ۲۱۲-۱۳۵.
۲. بابازاده، علی اکبر، (۱۳۷۳ش)، تجلیات ولایت، قم، قدس.
۳. پیروزمند، علیرضا، (۱۳۷۷)، نظام معقول، تهران، انتشارات کیهان.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸ش) ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم: نشر اسراء، چاپ هشتم.
۵. -----، (۱۳۸۷) نسبت دین و دنیا، بررسی و نقد نظریه سکولاریسم، قم: نشر اسراء، چاپ پنجم.
۶. حسینی تهرانی، سید محمدحسین. (۱۴۲۱ق) ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی.
۷. خمینی، روح الله، (۱۳۷۲ق)، کشف الاسرار، قم، انتشارات آزادی.
۸. -----، (۱۳۶۱)، صحیفه نور، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۳.
۹. -----، (۱۳۶۰)، ولایت فقیه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. دارابی، علی، (۱۳۹۱)، مردم سالاری دینی و نسبت آن با توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال ۵، شماره ۱۸، صص ۸۹-۶۱.
۱۱. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن (۱۳۸۶)، وسائل الشیعه، ج ۱۲، تهران: نشر کتابچی.
۱۲. رابرت، ماندل، (۱۳۷۸)، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. سخاوتی، نصرالله، (۱۳۸۰)، دموکراسی یا مردم سالاری دینی؟ مجله معرفت، شماره ۴۳، صص ۵۰-۴۵.
۱۴. عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۹)، مقایسه مردم سالاری دینی و لیبرال دموکراسی، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۲۱، صص ۳۱۱-۲۹۱.
۱۵. فیاضی، سید علی، (۱۳۸۸)، مردم سالاری دینی گفتمان رهبر انقلاب اسلامی، کتاب نقد، شماره ۲۰، صص ۴۹-۴۰.
۱۶. کریمی مله، علی، (۱۳۹۳)، الگوی مردم سالاری دینی و امنیت ملی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره دوم، شماره مسلسل ۶۴، صص ۶۴-۳۵.
۱۷. کواکبیان، مصطفی. (۱۳۷۸) مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، تهران: انتشارات عروج، چاپ اول
۱۸. معمار، رحمت الله، (۱۳۸۷)، بررسی تطبیقی نظریه‌های «لیبرال دموکراسی» و «مردم سالاری دینی» از منظر امام خمینی(ره)، پژوهشنامه متین، شماره ۳۸، صص ۱۲۲-۹۷.
۱۹. منتظری، حسین علی، (۱۳۷۱) مبانی فقهی حکومت اسلامی، قم: انتشارات دارالفکر.
۲۰. میراحمدی، منصور، (۱۳۷۷)، نظریه انتقادی نو، نظم دموکراتیک مشورتی و الگوی مردم سالاری دینی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۱. واعظی، احمد، (۱۳۷۸)، جامعه دینی، جامعه مدنی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۲. ولی‌زاده، ابوالقاسم، (۱۳۹۴)، مقایسه مبانی و شاخص‌های مردم‌سالاری دینی با لیبرال دموکراسی، کنفرانس ملی آینده پژوهی، علوم انسانی و توسعه، صص ۴-۱.
۲۳. هدایتی‌نیا گنجی، فرج‌الله، (۱۳۸۰)، نقدی بر نظریه ناسازگاری دموکراسی با ولایت فقیه. *رواق اندیشه*، شماره ۴، صص ۵۶-۴۱.

The Divine Jurisprudence and Democracy from the perspective of Imamiyah Jurisprudence with emphasis on focus of Religious Democracy of Imam Khomeini

The Religious Democracy of theoretically has provided a new paradigm for democracy, a paradigm that differs both in content and form from its Western counterparts. In fact, this notion is not a combination of religion and democracy that is a single truth in the essence of the Islamic system. Therefore, has been able to cast doubt on all patterns in the world. The purpose of this article is to explain the divine jurisprudence and its relation to religious democracy from the viewpoint of Imamiyah jurisprudence focus on the view of Imam Khomeini. This research is an analytical documentary method. The findings suggest that religious democracy based on the divine jurisprudence is fundamentally different from the prevailing democracies in the West. It was concluded that the Islamic Republic system was neither theocracy nor democracy (both in the conventional sense in the West). Rather, it can be seen as a kind of theodemocracy. Therefore, the Islamic Republic system enjoys both the rational elements of government - divine legitimacy and popular power. It is in such a system that Islam and republicanism are not only at odds with each other, but each has its own rational and necessary position and is necessary to each other.

Keywords: Religious Democracy, Imamiyah Jurisprudence, Divine Jurisprudence, Islamic Republic, Imam Khomeini